



## سرسختی جامعه مدنی ایران، حکایت ناگفته مبارزه برای حقوق بشر

لادن برومند

لادن برومند مدیر پژوهش‌های بنیاد عبدالرحمن برومند برای پیشبرد حقوق بشر و دموکراسی در ایران است. مقاله او تحت عنوان "[انتخابات عجیب و غریب در ایران، نقش ایدئولوژی](#)" در شماره اکتبر ۲۰۰۵ نشریه دموکراسی (ژورنال اف دموکراسی) چاپ و ترجمه فارسی آن اول بار در مجله الکترونیکی گذار منتشر شد. مقاله بالا در شماره اکتبر ۲۰۰۷ نشریه دموکراسی منتشر شد و ترجمه فارسی آن با تغییرات جزئی توسط بنیاد عبدالرحمن برومند به شکل الکترونیکی در ماه ژوئن ۲۰۰۸ منتشر شد.

با در نظر گرفتن مشکلات کار تحقیق در جو خفقان و ارعابی که در ایران حاکم است، تعجب آور نیست که تأثیر تبلیغات یک رژیم تمایت خواه بر چگونگی تجزیه و تحلیل غریبان از ایران، چنین گسترده و دامنگیر باشد. معذالک دیده بانی اوضاع ایران می باید و می تواند بهتر از این باشد. مثلاً ناظران می باید به جای اینکه ذهن خود را در چنبر انتخابات پیچیده و شدیداً تحت کنترل گرفتار کنند، توجه بیشتری به جنب و جوش فعالان جامعه مدنی ایران داشته باشند. در هیچ زمانی شکاف میان جامعه مدنی و حکومت در ایران چنین عمیق نبوده است؛ خود حکومتیان نیز بر چنین جوش و غلیانی آگاهی دارند و در واقع برای سرکوب آن به دروغ و خشونت دیوانه وار متوسل می شوند؛ دروغ و خشونت که بی مهابا و به کرات در مورد دیگران بکار گرفته می شود.

در انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ محمود احمدی نژاد، اسلام‌گست تندرو، به قدرت رسید و این برای بیشتر ناظران امور ایران حیرت انگیز بود. در نظر بسیاری پیروزی احمدی نژاد بازتاب از نفس افتادن جامعه مدنی ایران بود؛ اصلاحات سیاسی از تحقق مطالبات اولیه مردم عاجز و در مانده بود. سرخ آن مطالبات را نه در آزادیهای دموکراتیک که در خواسته های اقتصادی عموم می بایست جست. به گفته ولی نصر "اصلاح طلبان درون حاکمیت در پناه محمد خاتمی که دوره ریاستش رو به اتمام داشت توجه تام و تمام خود را بر مطالبات سیاسی و فرهنگی طبقه متوسط متمرکز کرده... و از مطالبات اجتماعی - اقتصادی طبقات فرودست غافل ماندند- همان تعافلی که در سال ۱۳۸۴ جنبش اصلاحات را به ورطه ناکامی کشانید. [۱]

هستند ناظرانی که می گویند جامعه دچار سیاست گریزی و رخوت شده است. 2. حاصل سخن آنکه فرصت برای اصلاحات دموکراتیک از دست رفته و جامعه جهانی همان به که توجه خود را، در عوض، به سیاست دست یافتن به انرژی هسته ای متمرکز کند. در نتیجه سیاستمداران اتحادیه اروپا - با حمایت آمریکا- مسئله حقوق بشر و ارتقاء آزادیها را از دستور مذاکرات خود با ایران حذف کردند و آن را با ابراز نگرانی در مورد برنامه اتمی و مسائل مربوط به امنیت منطقه جایگزین ساختند.

معدالک رویدادهایی که از زمان انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۴ به بعد به وقوع پیوسته، این تصویر غلط را که ایرانیان دیگر تمایلی به کسب حق آزادی و حاکمیت مردمی ندارند، تکذیب می کند، گزارش های بسیاری از ایران حاکی از توش و توان قابل توجه فعالان حقوق مدنی و تلاش بی وقفه و بی رحمانه حکومت برای درهم شکستن آن است. ابعاد گسترده خشونت دولتی گواهی بر این مدعا است.

با وجود محدودیت صفحات، به ذکر چند نمونه از اعتراض و سرکوب اکتفا می شود. در دوازدهم ژوئن ۲۰۰۵ پنج روز مانده به برگزاری دور اول انتخابات ریاست جمهوری، چندین هزار نفر از فعالان حقوق زنان در برابر در اصلی دانشگاه تهران به تظاهرات نشسته پرداختند و خواستار لغو قوانین تبعیض آمیز ضد زن شدند. انبوهی از مأموران امنیتی این تجمع مسالمت آمیز را با خشونت برهم زدند، این واکنش در عزم معترضان خللی وارد نکرد و آنان دقیقاً یکسال بعد همان اقدام را تکرار کردند و مجدداً با تعرض مأموران امنیتی روبرو شدند. با این وصف، جنبش برای کسب حقوق عادلانه زنان همچنان ادامه دارد. 3.

با انتخاب شدن احمدی نژاد، سه استان عمده کشور تا کنون شاهد برپایی اعتراضات عمومی و سرکوب شدید معترضان بوده است. در فاصله ماه های سپتامبر ۲۰۰۵ تا ژانویه ۲۰۰۶ اعراب ایرانی ساکن خطه نفت خیز خوزستان در اعتراض به تبعیض های قومی به خیابانها ریختند و خواستار آزادی فعالان فرهنگی این استان از زندان شدند. گزارش شد که هفت نفر در خلال این تظاهرات مسالمت آمیز توسط مأموران امنیتی رژیم کشته و سیزده نفر دیگر نیز، پس از یک محاکمه یکروزه و به اتهام مشارکت در بمبگذاری در استان، اعدام شدند. 4. در ششم ژوئیه شیوان قادری، فعال جوان کرد، در شهر مهاباد بدست مأموران به قتل رسید و در پی آن - در ماه اوت - اعتراض به این قتل و اغتشاشات متعاقب آن، در سراسر کردستان گسترش یافت. جسد شیوان را با اتومبیل به این طرف و آن طرف کشانده بودند و عکسهای کالبد پاره پاره شده او وسیعاً در اینترنت منتشر و باعث شد که در سرتاسر استان تظاهراتی برپا شود و مردم خواستار دستگیری و محاکمه قاتلان او گردند. دولت به تظاهرکنندگان با اسلحه گرم و کشتن حداقل ۱۷ نفر و دستگیری چندین روزنامه نگار و فعال کرد پاسخ داد.

کمتر از یکسال بعد، در دوازدهم مه ۲۰۰۶ مردم آذربایجان به بهانه چاپ یک کاریکاتور توهین آمیز در یک روزنامه دولتی به حرکت درآمدند. در تهران و تبریز اعتراض های محدود دانشجویی به سرعت گسترش یافت و شهر تبریز در بیست و دوم مه صحنه برگزاری تظاهراتی عظیم شد. این اعتراض ها در روزهای بعد به سایر شهرهای استان سرایت کرد. رژیم برای سرکوب این تظاهرات از باتوم و اسلحه گرم استفاده کرد.

فعالیت برای حقوق مدنی در ایران، به اموری چون حقوق زنان با حقوق اقلیت ها محدود نبوده است. در خلال ریاست جمهوری احمدی نژاد، کارگران و معلمان چندین بار خواستار تشکیل سندیکای مستقل و برخورداری از حق اعتصاب شدند. 5. از ششم تا هشتم مارس ۲۰۰۷ هزاران معلم در تهران و استانها به تظاهرات اعتراضی پرداخته ضمن اعلام اعتصاب عمومی معلمان خواستار افزایش مقرری خود شدند. پاسخ رژیم خشونت بود و دستگیری های بیشتر.

روزنامه نگاران و وبلاگ نویس ها منظمأ در معرض آزار و اذیت و دستگیری اند و روزنامه ها به اتهام نشر مطالب ارتداد آمیز و براندازانه به محاق تعطیل می افتند. 6. در عین حال انبوهی از شهروندان مستأصل، دست به نافرمانی سازمان نیافته و فردی زده اند. جمعی از مفسرین این اعمال را غیر سیاسی می دانند. اما به هر حال این گونه ای از رفتار است که جمهوری اسلامی در مقابله با آن به خونریزی متوسل می شود. از آنجمله است سرپیچی از مقررات سفت و سخت حجاب - اغلب از سوی جوانان -، گوش دادن به موسیقی با صدای بلند، شرکت در ضیافت ها و نوشیدن مشروبات الکلی.

در آوریل ۲۰۰۷، دور تازه ای از تهاجم ها آغاز گردید. در ژوئن ۲۰۰۷ صدها هزار نفر اخطار دریافت داشتند و بیش از بیست هزار نفر بازداشت و با قید شرایطی آزاد شدند، و ۲۲۶۵ نفر دیگر روانه دادگاه گردیدند. 7. علاوه بر اعتراض های قومی، اقتصادی و سیاسی و نافرمانیهای کارگران و جوانان، باید به نافرمانیهای روحانیون در مقابل تحمیل های رژیم نیز اشاره کرد. قرائن متفن ناخرسندی مذهبی را در میان مردمی می توان نشانه زد که یا برگرد آیت الله های مخالف اسلام سیاسی گرد آمده اند، و یا به اعتقادات اسلامی دیگرگونه ای، از قبیل تصوف، گرویده اند، و یا این که مطلقاً تغییر مذهب داده و مثلاً مسیحی یا زردشتی شده اند. سرکوبهای مرتبط با گرایشهای مذهبی به خصوص در دو سال اخیر جالب نظر بوده است.

همه این اعتراض‌های فردی و گروهی در وضعیتی روی داده که رژیم در دفع بیان ناخرسندیهای مردم شیوه‌های بیرحمانه‌ای به کار گرفته است. در چنین اوضاع و درمقابل این موج سرکوب، می‌توان نتیجه گرفت که در قبال هریک از این مخالفت‌های علنی، مخالفان و مخالفت‌های بسیاری در در بطن جامعه وجود دارد که علناً مطرح نمی‌شود.

## انتخابات بی پیام

در نظر آن دسته از مفسران سیاسی که از جریان انتخابات در ایران به وجود رخوت در جامعه رسیده‌اند، ابهامی نهفته که ناشی از خامدستی آنان در تجزیه و تحلیل امر سیاست در جامعه امروزی ایران است. سابقه این کژبینی دست کم به اوایل دهه ۱۹۹۰ بازمی‌گردد؛ زمانی که سرکردگان جمهوری اسلامی تصمیم گرفتند که از توسل به انتخابات سوویتی، یعنی همواره با کسب اندکی کمتر از صد در صد آراء مردم، اجتناب ورزند. و این امر بسیاری از صاحب‌نظران غربی را بر آن داشت که صندوق‌های رأی را کلاً بازتاب‌گرایشات و تمایلات جامعه مدنی ایران بپندارند. این خطایی فاحش بود، چرا که آراء انتخاباتی در ایران، اساساً فاقد آن نقش و وزنی است که اوراق رأی در دموکراسیهای لیبرال دارد. در این دموکراسی‌ها رأی فرد، تجسم حاکمیت و خودمختاری او در عرصه روابط سیاسی جامعه است. رأی افراد در ساختار جمهوری اسلامی نه می‌تواند – و نه قرار است بتواند – که بیان‌چنین حاکمیتی باشد.

آیت الله روح الله خمینی، بنیانگذار جمهوری اسلامی، از همان آغاز بنا را بر اجرای اصلی گذاشت که مبتنی بود بر نفی حقوق و اراده فرد، که اساس مشروعیت سیاسی در نظام دموکراسی است. در اجرای همین نیت بود که او از نفس عمل رأی‌گیری قلب ماهیت کرد. خمینی گرچه قادر بود به آسانی حمایت اکثریت مردم را از طریق انتخابات آزاد کند عمداً از چنین کاری سر باز زد. قصد او این نبود که آن چیزی را که خود قیومت الهی می‌دانست به آراء عمومی واگذارد و هرگز نیز به چنین چیزی تن نداد. او برای تعیین نظام سیاسی ایران خواستار رفتارندم شد، ولی عملاً از مردم ایران خواست که به نظامی رأی مثبت دهند که مفهوم آن بر کسی آشکار نبود. در آوریل ۱۹۷۹ مردم ایران به نظامی رأی مثبت دادند که درکی از ماهیت آن نداشتند. و با چنین کاری، بی‌آنکه خواسته باشند، از خود سلب صلاحیت کردند – معنی ساده این رأی مثبت، تلویحاً پذیرش این پیشنهاد بود که یک رهبر خودخوانده الهی خیر مردم را بهتر از خود آنان تشخیص می‌دهد، و به همین دلیل اساساً نیازی به تعریف و توصیف محتوای این جمهوری ندارد. 9

دموکراسی لیبرال با این رفتارندم ضربه‌ای کاری خورد. رهبری اسلامی-انقلابی به جای آنکه اصل انتخابات آزاد را به عنوان یک نهاد لیبرال دموکراتیک (و طبعاً از نظر شرع کفرآلود) آشکارا نفی کند، با حيله و رزی آن را باژگونه ساخت. و چنین شد که اخذ رأی مبدل شد به اسباب سلب حاکمیت مردم. قانون اساسی جمهوری اسلامی که در دسامبر ۱۹۷۹ تصویب شد، انتخابات را به سطح مهره‌ای ناچیز در مکانیسم تعیین حکومتگران فروکاهید. رأی دهندگان انتخاب می‌کنند، ولی فقط آن نامزدهایی را که از صافی سختگیرانه و دستچین شده اقلیت حاکم گذشته باشند. انتخابات از نظر قانون اساسی، صرفاً بیانگر "افکار عمومی" است، و نه ابزار و بیان حاکمیت ملی. مؤثرترین نقشی که رأی دهندگان به عهده دارند، کمک به جناح‌های حاکم در شرایطی است که آنها نتوانسته باشند بر سر کاندیدایی واحد به اتفاق نظر برسند. و چنین است که نتایج رسمی هرگز تضمینی بر انعکاس واقعی آراء نیست؛ اگر در این میان یک جناح دست بالا را داشته باشد، هیچ چیز جلودار تقلب گسترده او نخواهد بود؛ و این همان چیزی است که در رسیدن احمدی نژاد به ریاست جمهوری اسلامی اتفاق افتاد. 10

از نظرگاه عمیق‌تر، حاکمیت دین سالار بر این باور است که حقیقت تخطی ناپذیر از طریق انتخابات تجلی خود را در حوزه‌ی سیاست بازمی‌یابد و از این روست که انتخابات همچون برگزاری آئین و مناسک دینی نهادینه شده است. ایدئولوگهای نظام رأی دادن مردم را نشانه آگاهی امت خردمند از وحی الهی و قبول مشروعیت آن و تبعیت از آن می‌دانند. 11.

نقش نمادینی که انتخابات در جمهوری اسلامی بازی می‌کند نشان می‌دهد که چرا نباید آن را به عنوان تجلی‌گاه خواسته‌ها و گرایشات واقعی در جامعه مدنی دانست. رأی دادن در ایران نمایشی آئینی شده است که رابطه‌ای با اسامی نوشته شده در اوراق رأی ندارد، چرا که ابزاری برای انتخاب آزاد رأی دهندگان نیست. آنچه که مطلوب رژیم است فقط به این محدود می‌شود که مردم در برابر صندوق‌های رأی در سراسر مملکت گرد آیند و برای افکار عمومی جهانی نمایش داده شوند. نتیجه چنین اخذ آرائی از پیش روشن است، و حضور مردم صرفاً به معنای تصدیق مشروعیت الاهی نظام حاکم است.

عجب نیست که خبرنگاران دستچین شده را خوش آمد می‌گویند تا اخبار انتخابات را گزارش کنند، ولی هیچ ناظر بین‌المللی مستقل هرگز اجازه نظارت بر این رأی‌گیری‌ها را نداشته است. آمار رسمی تعداد رأی‌دهندگان هرگز کمتر از شصت درصد نبوده است. مردم هیچگاه به ارقام مورد تأیید منابع مستقل دست نیافته‌اند. و دولت همواره هم‌امکان و هم‌غالباً انگیزه قوی در رقم‌سازی دروغین داشته است.

## خشونت دولتی و پیام‌های آن

اگر انتخابات هیچ روزنی به شناخت انتظارات مردم نمی‌گشاید، از کجا می‌توان به خواست‌ها و تمایلات مردم پی برد؟ نظرسنجی و مطالعات آماری، مجاز نیست، که اگر هم بود در چنین فضایی از ارباب کسان زیادی را به ابراز نظر بر نمی‌انگیخت. اگر چه به نظر می‌رسد، در چنین شرایطی، نمی‌توان به شاخص معتبری در سنجش تحولات درونی و خواست‌های جامعه مدنی ایران دست یافت، اما اگر نیک بنگریم، خشونت دیرپای دولتی که بر پیکر جامعه اعمال می‌شود می‌تواند به عنوان نمودار بارزی از تحولات آشکار و پنهان جامعه مدنی مورد استفاده قرار گیرد. سازمان‌های غیر دولتی بین‌المللی دفاع از حقوق بشر مرتباً از نقض حقوق بشر و خشونت‌های دولتی خبر می‌دهند و تحلیلگران و صاحب‌نظران سیاسی به کرات، سرکوب‌های مدّھشی را که در عرصه کشور جریان دارد تقبیح می‌کنند. ولی اشاره این پژوهشگران به خشونت مثابه انجام وظیفه اخلاقی است و تأثیری بر نتیجه تحلیل‌های آنان ندارد. کارشناسان هیچکدام محتوای این گزارش‌ها را در مطالعه و تحلیل مسائل ایران به کار نمی‌گیرند. این در حالیست که خشونت در نظام‌های سیاسی اقتدارگرا و تمامیت‌خواه یا پسا تمامیت‌خواه (totalitarian and post-totalitarian regimes)، محور اصلی مناسبات دولت و جامعه مدنی است. به همین دلیل می‌توان با پی‌گیری در مورد حوزه‌ها و عواملی که در جامعه مدنی آماج حملات دولت قرار می‌گیرند، کانون‌های متعدد تحول در بطن جامعه مدنی را کشف کرد؛ کانون‌هایی که پویایی‌شان، به نوعی اقتدار دولت را به چالش می‌کشند و با واکنش‌های خشونت‌آمیز مواجه می‌شوند. با شناخت و بررسی کانون‌ها و عواملی که هدف خشونت دولتی قرار می‌گیرند، ممکن است بتوان تا حدی گرایش‌ها و تمایلات بخش فعالی از جامعه مدنی را مورد مطالعه و پژوهش قرار داد.

و چنین است که دیده‌بانی و مستند کردن موارد نقض حقوق بشر نه تنها ضرورتی اخلاقی و انسانی، که نیازی معرفت‌شناختی می‌شود. آنچه که نظام حاکم را دچار هراس می‌کند و به اعمال خشونت و می‌دارد، داده‌های علمی مهمی را در مورد وضعیت سیاسی کشور در بر دارد. سلسله‌ای از این نوع داده‌ها، که در طی زمان، جمع‌آوری و بررسی می‌شوند به روشن شدن الگوهای رفتاری می‌انجامد که در آرایش نیروهای اجتماعی شاید بتواند یا نتواند به دموکراسی راه یابد.

بنابراین توجه به دست‌کم برخی از تحولات اخیر درست و موجه است. گرچه ضابط و ثبت کامل خشونت‌های جمهوری اسلامی سر به فلک می‌زند. اما شمه‌ای از رخ داده‌ها اهمیتی بس عظیم دارند. با بازاندیشی برخی از این حوادث، ای بسا نشان از آغاز دورانی جدید بیابیم، همچون پایان یک عصر سیاسی و آغاز عصری دیگر. سلسله قتل‌هایی که در ماه‌های پایانی سال ۱۹۹۸ به دست مأموران امنیتی رژیم صورت گرفت، نشانی از همین خط اتصال خونبار و غمبار میان گذشته و آینده ایران است.

خبر حادثه‌ای که در بعد از ظهر روز یکشنبه ۲۲ نوامبر ۱۹۹۸ به وقوع پیوست، چون موجی تکانه‌دهنده سراسر کشور را در خود گرفت. شب قبل از آن روز، مأموران وزارت اطلاعات به منزل داریوش فروهر، وزیر کار دولت موقت بعد از انقلاب، و همسرش پروانه اسکندری مراجعه و از آنان دیدن کرده بودند. فردای آن شب اجساد سلاخی‌شده‌ی آنان یافته شد [12][13]. هدف این جنایت بی‌رحمانه علیه یک زوج سالمند ملی‌گرای مخالف و مسالمت‌جو، ایجاد ترس و وحشت در اوضاع و احوالی بود که انتخاب محمد خاتمی به ریاست جمهوری به منزله‌ی احتمال گشایش یک روزنه امید در برابر مردم تلقی می‌شد. معذالک چنین جنایتی بیش از آنکه باعث ترس مردم شود خشم آنان را برانگیخت. تشییع جنازه‌ی فروهرها به تظاهرات عمومی بر ضد خشونت و در جانب‌داری از آزادی بیان مبدل شد. و این اولین بار پس از پیروزی انقلاب بود که چنین جمعیت انبوهی علیه خشونت سیاسی به تظاهرات خیابانی پرداخت.

فروهرها مخالفین علنی و مسالمت جویان عاری از شبهه ای بودند که حیات سیاسیشان نموداری از فراز و نشیب های تاریخ سیاسی ایران از دوران حکومت مصدق (۱۳۳۲ - ۱۳۳۰ شمسی) تا به آن روز بود. چهره سیاسی آنها برای نسل جوان، راه محمد مصدق را تداعی می کرد. 13 پس از روی کار آمدن خاتمی، خانمی زوج مذکور پذیرای جمع های کوچکی از دانشجویان بود که مشتاق بازیابی سنت سکولار «ملی» از نوع مصدقی آن بودند. همان سنتی که پدران و مادرانشان در سال ۱۳۵۸ نفی کرده بودند. وزن تاریخی فروهرها به عنوان رهبرانی بالقوه، آنان را به عناصری خطرناک بدل کرده بود. در ۲۴ نوامبر ۱۹۹۸ قربانی دیگری به این زوج ملحق شد. مجید شریف، مترجم و روزنامه نگاری که در اعتقاد به جدایی دین از سیاست شهره بود، به قتل رسید. مجید شریف پیش از این واقعه بارها مورد بازجویی مأموران وزارت اطلاعات قرار گرفته بود.

گرچه این قتلها در بادی امر بی سابقه می نمود، در واقعیت امر زنجیره ای از قتل های مرتبط به هم بود که ده سالی یعنی از ژوئیه ۱۹۸۸ به بعد جریان داشت. این همان زمانی بود که خمینی با نصب یک هیئت سه نفره، بازجویی مجدد از زندانیان سیاسی رژیم را آغاز کرد (عمدتاً زندانیان هوادار سازمان مجاهدین خلق ایران و یا انقلابیون غیرمذهبی و اکثرأ معتقد به مارکسیسم لنینیسم). این هیئت در عرض چند هفته هزاران زندانی را که قبلاً محاکمه و محکوم شده بودند مورد بازجویی چند دقیقه ای قرار داد. هدف این هیئت اطمینان یافتن از عقاید سیاسی و مذهبی زندانیان یاد شده بود. زندانیان نمی دانستند که این بازجویی ها در واقع محاکمه مجدد آنان است و می تواند به اعدامشان بینجامد. آنان که "سرموضع" تشخیص داده شدند، در جا اعدام شدند. کلیه این اقدامات مخفیانه انجام گرفت و رژیم هنوز که هنوز است در مورد سرنوشت زندانیان ناپدید شده سکوت کرده است. 14

از ژوئیه ۱۹۸۸ تا نوامبر ۱۹۹۸ غالب رهبران و افراد سرشناس نیروهای اپوزیسیون در داخل و خارج کشور به دست مأموران امنیتی به قتل رسیدند. 15 با پایان یافتن جنگ ایران و عراق و فروپاشی بلوک شوروی، جمهوری اسلامی که از پوشش امنیتی شوروی و اقمارش محروم شده بود زمان را مناسب یافت تا بیمه نامه ای از خون برای خود تدارک ببیند. فعالان و رهبران سیاسی مخالف رژیم که توانایی بازسازی نیروهای سیاسی را داشتند، در معرض ضربات مهلک مأموران امنیتی رژیم قرار گرفتند. جمله ای آنان که از دم تیغ رژیم گذشتند با گذشته، حیات و رفتار سیاسیشان به مثابه حلقه های زنده ی زنجیره ای بودند که دوران کنونی را به یک قرن پیش، زمان ظهور دولت - ملت مدرن ایرانی، یعنی عصر مشروطه می پیوست. درست است که بسیاری از اینان از دموکراسی و آزادیخواهی بهره ی چندانی نداشتند، ولی بودند کسانی که از گذشت زمان آموخته و به تکریم ارزشهای دموکراتیک روی آورده بودند. از این مهمتر، اینان به دلیل آشنایی نزدیک با تاریخ کشور، گذشته طولانی فعالیت های سیاسی، و تاریخچه شناخته شده مبارزاتشان، در عرصه سیاست ثابت قدم و آبدیده شده بودند. هرکدام در قشری از جامعه سرشناس و از سرمایه ای از اعتبار و اعتماد مردمی برخوردار بودند که حاصل نزدیک به یک قرن آمیزش زندگی افراد با حوادث تاریخی یک کشور است. همان ثابت قدمی، اعتبار و اعتمادی که خمیرمایه ی رهبری است در سیاست. چنین شد که نسل رو به رشد - فرزندان انقلاب ۱۳۵۷ - تنها ماند و در مقام یتیم بی یاور تاریخ، به جستجوی هویت و منزلت و آزادی خود برآمد.

### اتوبوس مرگ و ظهور جنبش حقوق مدنی

عید خون رژیم در اواخر سال ۱۹۹۸، با همه ی آن نشانی که از وحشت و ظلمت داشت، صفحه ای را گشود که منادی پیدایش کورسویی از مناسبات سیاسی تازه و بهتر بود. ظلمت اما استعاره نیست بلکه اشاره ای است به فجایع واقعی و ملموس آن روزها. در سوم دسامبر محمد مختاری و در نهم دسامبر محمد جعفر پوپنده را، در وضعیتی که مردم هنوز از بهت قتل فروهرها به در نیامده بودند، با طناب خفه کردند.

آواز مرگ، مطبوعات اصلاح طلب را به تحقیق در باب این جنایات واداشت. لختی نپایید تا معلوم شد که رژیم دهسال است دست اندرکار کشتار فراقضایی افراد سرشناس از میان نخبگان و اندیشمندان بوده و با تهدید و ارعاب، دوستان و نزدیکان آنان را به سکوت در این باره واداشته است. خشم عمومی به حدی رسید که خانواده های قربانیان به سخن گفتن از واقعه ترغیب و خواستار روشن شدن قضایا شدند. روزنامه نگاران معترض و حقیقت یاب اعلام کردند که حدود هشتاد مورد قتل فراقضایی در داخل ایران و بیش از یکصد مورد قتل مخالفین رژیم در خارج کشور واقع شده است.

به سختی می توان یک یک روشنفکران و نویسندگانی را که آماج این قتلها بودند به گروه‌های اپوزیسیون منتسب کرد و یا حتی گمان فعالیت سیاسی در مورد آنان برد. اقدام رژیم به کشتن آنان حکایت از نوعی دیگر از سرکوب داشت. خفه کردن محمد مختاری و محمد جعفر پوینده نشان از برنتابیدن ندای انسانی داشت. به بیان دیگر، هدف این «جبهه» دوم در جنگ تروری که نظام به شهروندانش اعلام کرد، اصل آزادی بیان بود. جبهه نخست قتل‌های زنجیره ای در سکوت مرگبار زندان‌های ایران آغاز شد و با قتل فروهرها به پایان رسید و می توان این را نشانه پایان حیات سیاسی سنتی در ایران شمرد که در شکل احزاب سیاسی با برنامه های حکومتی و ایدئولوژی های گوناگون برای به دست گرفتن قدرت فعالیت می کردند. این احزاب در چارچوب یا در واکنش به نظامی عمل می کردند که با انقلاب مشروطه در ایران پای گرفته بود. اما از خلال منشور قتل‌های زنجیره ای که در جبهه دوم سازمان دهی شد، برآمد نوع جدیدی از مخالفت را می توان مشاهده کرد که شکل حزبی ندارد، بر انگیزه های ایدئولوژیک متمرکز نیست و صریحاً سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی و به دست گرفتن قدرت سیاسی را پی گیری نمی کند. این حرکت نوین صرفاً بر دفاع از حقوق مدنی همه‌ی مردم مبتنی و متکی است.

شاید بتوان گفت که نخستین حلقه‌ی این زنجیره، دستگیری علی اکبر سعیدی سرجانی در سیزدهم مارس ۱۹۹۶ بود: رگباری از اتهامات بر سر این منتقد اجتماعی صاحب نام باریدن گرفت. سیرجانی در سالهای ۱۹۸۸ و ۱۹۸۹ دست به انتشار دو تفسیر 16 از آثار ادبی کلاسیک ایران زد که به ظاهر ربطی به اوضاع سیاسی کنونی ایران نداشت. مقدمه طولانی این دو اثر اما حاوی اشارات و استعاره هایی بود که در نگاه انتقادی او به حکومت ملایان، جای شک و شبهه باقی نمی گذاشت. هر دو کتاب به سرعت در زمره ی پر فروش ترین کتابها در آمدند و این منجر شد به ممنوعیت کلیه آثار او. پاسخ سیرجانی به این وضع، ارسال نامه ای بود خطاب به مقامهای کشور که در آن با سانسور دولتی مخالفت ورزیده بود. سیرجانی نه عامل کودتا بود و نه مشوق مبارزه مسلحانه. گناه او این بود که با نگاشتن یک نامه، یک دفاعیه علنی در حمایت از اصل آزادی بیان برای همه مردم را منتشر کرده بود. 17 سیرجانی با این عمل، جمهوری اسلامی را در مقابل چالش جدیدی قرار می داد.

دستگیری سیرجانی و آواری از بهتان و هتاک‌ی رسانه های دولتی نسبت به او، بیش از شصت نفر از نویسندگان را بر آن داشت که نامه ای برای رئیس قوه قضائیه ارسال کنند. وزارت اطلاعات امضاء کنندگان نامه را فراخواند و از آنان خواست که امضاهایشان را پس بگیرند. در این حبص و بیص، سعیدی شکنجه شده را در تلویزیون نشان دادند که به ارتکاب جرائم اتهامی اقرار می کرد. فشار و تهدید نسبت به نویسندگان، آنان را بر آن داشت که فعالیت مجدد کانون نویسندگان را اعلام دارند. اعضای کانون در توضیح اقدام خود بیانیه ای منتشر کردند که در ایران به "متن ۱۳۴" معروف شده است (تعداد امضاء کنندگان). آنان در این متن، "حق طبیعی و اجتماعی و مدنی" خود را که رسیدن آثارشان "بی هیچ مانعی" به دست مخاطبان بود مطالبه کرده و "هدف اصلی" خود را "برداشتن موانع در راه آزادی اندیشه و بیان و نشر" اعلام کرده بودند. 18

بیانیه ۱۳۴ نفر در دوازدهم نوامبر ۱۹۹۴ انتشار یافت. نویسندگان نسخه هایی از بیانیه را برای مقامهای ایرانی و انجمن بین المللی قلم PEN و کانون های نویسندگان سراسر جهان فرستادند. پانزده روز بعد خبر "درگذشت" سیرجانی در بازداشت اعلام شد. نویسندگان علیرغم اخطارهای غلاظ و شداد پلیس، همچنان به ایزنی برای احیاء فعالیت کانون نویسندگان ادامه دادند. این بار دولت به طرح توطئه غیر قابل باوری دست زد. کوشش شد که نویسندگان به سفر با اتوبوس به ارمنستان و شرکت در یک اجتماع فرهنگی ترغیب شوند که قرار بود در هفتم اوت ۱۹۹۶ برگزار شود (آن اجتماع به همین منظور برپا می شد). ترتیبی داده شده بود که در حین سفر، راننده (که خود مأمور امنیتی بود) اتوبوس را به سوی پرتگاهی براند. جمعی را شک برداشت و از سفر خودداری ورزیدند. به هر حال سفر آغاز شد و وقتی اتوبوس به نقطه‌ی مورد نظر رسید، راننده کوشید آن را به طرف پرتگاه براند و خود به بیرون جهد. اما رفتار مشکوک راننده، قبل از این اقدام، سه نفر از نویسندگان را به شک انداخت و آنان حواسشان را جمع رفتار او کرده بودند. راننده که خود را به بیرون پرتاب کرد آن سه نفر توانستند اتوبوس را مهار کنند و دهها تن از چهره‌های ادبی را از سقوط به قعر دره و هلاک حتمی نجات دهند. 19 مأموران امنیتی از سرنشینان آن اتوبوس خواستند که در مورد واقعه سکوت کنند، ولی آنان ساکت ننشستند و خبر را علنی کردند. در بازگشت به تهران در سپتامبر ۱۹۹۶ منشوری را منتشر کردند که بر بیانیه قبلی مبتنی بود. پاسخ رژیم به آن به راه انداختن قتل های سال ۱۹۹۸ بود.

چرا جمهوری اسلامی در برابر جمع معدودی از روشنفکران که چندان هم سیاسی نبودند چنین عکس العمل خشنی از خود بروز داد؟ پاسخ را باید در هراسی جستجو کرد که قدرتمداران از "تهاجم فرهنگی" به دل راه داده بودند. نویسندگان متن

۱۳۴ بنیان‌کنان را صرفاً - و علیرغم گذشته و میراث ایدئولوژیکی کانون - بر حق طبیعی فرد در بیان افکار و اندیشه‌های خود گذاشتند و در منشور خود عمداً هیچ اشاره‌ای به مقولات قانونی نکردند و آشکارا از ارجاع به قانون اساسی جمهوری اسلامی خودداری ورزیدند. در منشور به دفاع از حقوق اعضاء، بدون توجه به محتوای اثر یا باورهای سیاسی آنان، تعهد شده بود. کوشیده بودند که به یک حق معتبر جهانی، که انسان‌ها بنا به فطرت خود و ورای هر وضعیت تاریخی و سیاسی واجد آنند، در غالب کانون نویسندگان اقتدار و حیات اجتماعی بخشند. آنان، بی آنکه دولت و ایدئولوژی او را مستقیماً به معارضة طلبند، تلاش خود را در خدمت یک هویت اجتماعی مستقل تمرکز دادند. در این تلاش تراژیک می‌توان اولین گام‌های جامعه مدنی را به سوی رهایی از چنگال یک رژیم تمامیت‌خواه، که مدعی سلطه بر هست و نیست حیات انسانی است، به وضوح مشاهده کرد.

اهمیت این اقدام نویسندگان و واکنش غریب دولت در برابر آن را با در نظر گرفتن زمینه‌ی تاریخی این وقایع بهتر می‌توان دریافت. اندیشه حقوق‌جهانشمول بشر و جامعه مدنی نقش‌چندانی در انقلاب ۱۳۵۷، که شاه را از اریکه قدرت به زیر کشید و اسلام‌گرایان را بر سر کار آورد، نداشت. اما اکنون که پانزده سالی از آن واقعه گذشته بود، افکار یاد شده - که برای بسط دموکراسی در سراسر جهان نقشی چنین حیاتی یافته بود - ایران را نیز تحت تأثیر خود گرفته و نوید (و یا خطر) جایگزینی افکار کلاسیک انقلابی و ملی‌گرایانه را با خود همراه آورده بود. و در چنین وضعیتی که رژیم با استیصال به نفی مخالفان خود در جبهه‌ی جدید جامعه‌ی مدنی مشغول بود، جبهه دومی از منادیان جامعه‌ی مدنی از درون خود رژیم و در مقابله با خشونت او، گشوده شد.

#### هجوم به دانشگاه ۱۹۹۹-۲۰۰۳

قتلهای "زنجیره‌ای" در وضعیتی صورت گرفت که بخشی از سردمداران رژیم سرگرم ایجاد جریانی تحت لوای جامعه‌ی مدنی "اسلامی" بودند - جریانی که گرچه در تعارض با روال جاری قرار داشت اما همچنان در قید اسارت ایدئولوژی می‌بود. معذالک این جریان، صرفنظر از کژی‌ها و کاستی‌هایش، شاهدهی بود بر تأثیر گفتمان اصلاح‌طلبان که توجه خود را بر مطالبات بیشتر نسل جوان متمرکز کرده بودند. گرچه خاتمی توانست با چاشنی زدن ملاحظات و استفاده از مفاهیمی چون "دموکراسی دینی" در سخنان شبه‌لیبرالی خود برای سخت‌کیشی ایدئولوژیک نظام گفتاری جذاب‌تر فراهم کند، با این حال جوانان که عاملان اصلی پیروزی او در انتخابات بودند توجه چندانی به این ملاحظات و پسوندهای عاریتی نداشته و در فکر تغییرات واقعی بودند.

در میان جوانان مسلمان انقلابی تندرو که در نبردی خونبار با عراق صدام حسین جنگیده بودند، گرایشهای چپ نیز موجود بود. اینان در بازگشت از جبهه‌های جنگ دریافتند که مثنی روحانی و همپالکی‌های آنان چیزی از قدرت و پول برای دیگران باقی نگذاشته‌اند. آنچه که بنیان انقلابیگری سنتی را در آنان به لرزه انداخت، فروپاشی اتحاد شوروی و اقمارش نیز بود. وقتی که آثار نویسندگان ضد کمونیست ناراضی اروپای شرقی چاپ و قرائت شد، بخشی از روشنفکران ایرانی که از خواب غفلت برخاسته و دچار دلسردی شده بودند، اندک اندک به افکار لیبرالی گرایش یافتند. این تندروان پیشین اکنون به نیروی روشنفکری جنبش اصلاحات مبدل شده و به اتحاد با دانشجویان و کلاً جوانان مبادرت ورزیدند.

رژیم که متعاقب کشتارهای ۱۹۹۸ خود را با خشم غیرمنتظره‌ی مردم روبرو می‌دید. اقدام برای به حداقل رسانیدن عوارض منفی آن واقعه را آغاز کرد. علی‌خامنه‌ای، با تأخیر و ابهام به محکوم کردن قتلها پرداخت و خاتمی قول داد تحقیق در مورد آنها آغاز کند. تحقیق فقط شامل فرورها، مختاری و پوینده شد و حکومت همچنان وانمود می‌کرد که کل ماجرای قتلها زیر سر "عناصر خود سر" در وزارت اطلاعات بوده است. سلام روزنامه‌ی اصلاح طلب تندرو، کاسه کوزه‌ها را به هم ریخت و مستقلاً به تحقیق درباره قتلها پرداخت و سرنخهای ارتباط قاتلان با مقامهای عالی‌رتبه را پیدا کرد - همین گزارش بود که به تعطیل سریع روزنامه سلام انجامید.

وقتی که دانشجویان در ماده ژوئیه ۱۹۹۹ در اعتراض به تعطیلی روزنامه سلام اقدام به برگزاری اعتراضهای مسالمت‌آمیز کردند خوابگاه‌هایشان مورد تعرض اوباش وابسته به رژیم قرار گرفت. ساکنان خوابگاهها را کتک زدند و با چاقو مجروحشان کردند و از پنجره‌ی اطاقها به زیر افکندند. تعداد نامعلومی جان باختند؛ کثیری مجروح شدند یا اموالشان از بین

رفت. تظاهرات متعاقب این حادثه و زد و خورد های پنج روزه دانشگاه های تهران و شهرستانها، دستگیری وسیع دانشجویان و دیگر مخالفین سرشناس را به همراه داشت. سببیت مأموران حکومتی در وقایع ۱۸ تیر (۹ ژوئیه) تظاهرکنندگان و قربانیان جوانی را که سشنان به یاد آوری خشونت های اوایل دهه هشتاد قد نمی داد، تکان داد. اینان، معصومانه از دولت "اصلاحات" متوقع بودند که مرتکبین قتل های زنجیره ای را تسلیم عدالت کند و آزادی مطبوعات را اعاده نماید و حق مردم به برگزاری تظاهرات را محترم شمارد، و اصلاً تصورش را هم نمی کردند که با چنین ابعادی از خشونت حکومتی رو برگردند. آنان چهار سال دیگر به دولت وقت دادند و در انتخابات سال ۲۰۰۰ مجلس و ۲۰۰۱ ریاست جمهوری با بردباری به حمایت از افراد شاخص حکومت پرداختند. رژیم در سراسر این مدت به بستن روزنامه ها و دستگیر کردن دانشجویان ادامه داد و خاتمی همچنان دوپهلوی و مبهم سخن گفت. با مأموران "خودسر" برخورد چندانی نشد و در مقابل، دانشجویان دستگیر شده به ارتکاب جرائمی اقرار کردند که هرگز مرتکب نشده بودند. 20

چنین بود که دانشجویان آموزشی سخت را در علوم و فلسفه سیاسی فرا گرفتند. با نگاه به امیدهای برپادرفته اصلاحات و تلاش در درک و دریافت آزمون سختی که از سر گذرانده بودند، فهمیدند که با شری روبرو هستند که ریشه در ایدئولوژی تمامیت خواه رژیم و طبعاً قانون اساسی معیوب آن دارد. جدایی بین جنبش دانشجویی و جناح اصلاح طلب حاکمیت سرانجام در سال ۲۰۰۳ واقعیت یافت و انجمن اسلامی دانشجویان، برای نخستین بار از بدو اعلام موجودیت خود در اوایل دهه ۱۹۸۰، خواستار تحریم انتخابات شد. 21 این انجمن که بدواً پرورده ی خود رژیم در اجرای مقاصدش بود، اکنون تصمیم گرفته بود که بر پای خودش بایستد و در مقام یک تشکل طرفدار جامعه مدنی من حیث المجموع به دفاع از حقوق بشر دانشجویان و شهروندان اهتمام ورزد.

در ماه های مه و ژوئن ۲۰۰۳ دانشجویان بار دیگر در اعتراض به شرایط و همچنین در دفاع از دانشجویان بازداشت شده وارد عمل شدند. مردم در شهرها آغاز به پیوستن به آنان کردند و موجد بزرگترین شورش عمومی در تاریخ جمهوری اسلامی شدند. این پایه های رژیم را لرزاند. در عرض چند هفته، مأموران امنیتی بیش از چهار هزار نفر را دستگیر کردند که هشتصد نفر از آنان دانشجو بودند.

دهشت افکنی حکومت جمهوری اسلامی در سال های ۱۹۸۸-۱۹۹۹ نه تنها با ناخرسندی تعدادی از کادر های میان رتبه انجامید بلکه باعث شد - برای نخستین بار - که نهادی که بر ساخته و مطیع خود رژیم بود یکپارچه به صف مخالفان بپیوندد: دفتر تحکیم وحدت که مجموعه انجمن های اسلامی دانشجویان را زیر چتر خود داشت. این تشکل که بدواً در اوایل دهه ۱۹۸۰ به منظور ارباب و سرکوب جنبش دانشجویی تأسیس شده بود و سابقه ای بیست ساله از سرکوب را پدک می کشید، به نیرویی متمایل به حقوق بشر و عدالت قانونی دگر دینی یافت. در نوامبر ۲۰۰۴ سه تن از نمایندگان سرشناس این دفتر به دعوت مشترک یک وکیل مدافع قربانیان قتل های زنجیره ای و یک زن حقوقدان تبعیدی و یک ناسیونالیست مذهبی پاسخ مثبت دادند و خواستار برگزاری یک فرآیند تحت نظارت بین المللی و قانون اساسی تازه ای شدند که بر اساس اعلامیه جهانی حقوق بشر تدوین شده باشد. 22 این دعوت که از طریق اینترنت به اطلاع عموم رسید تا ماه اکتبر ۲۰۰۵ موفق به جمع آوری ۳۶۰۰۰ امضاء شد که بسیاری از آن به ایرانیان خارج از کشور تعلق داشت (آمار بعد از آن تاریخ به آسانی قابل دسترس نیست).

شایان ذکر است که زندان و شکنجه و تبعید، قادر به ساکت کردن نویسندگان اعلامیه دعوت به فرآیند نبوده است. تأثیر این اقدام در طرح بحث های سیاسی بسیار قابل توجه بود. گروه هایی که تا آن زمان هرگز تن به گفتگو با یکدیگر نداده بودند، پا در میدان بحث و گفتگو گذاشتند. و بدین سان احمدی نژاد که به ریاست جمهوری رسید، جمهوری اسلامی فرزندان انقلاب را به جنبش جدید و مدرن حقوق مدنی باخته بود.

### جنبش حقوق مدنی ایران در دوره ی زمان

بخش اعظمی از چشم انداز سیاسی ایران در خلال بیست سالی که از جنگ ایران و عراق می گذرد، دستخوش تغییر شده است و غالب رهبران اپوزیسیون کشته شده اند. جبهه ی مخالفان سیاسی به معدودی محفل کاهش یافته که اعضاء آنها را افرادی سالمند و خانه به دوش تشکیل می دهند. این محافل نتوانستند از طرح مبارزه برای فرآیند توشه ای برگیرند. مناقشه



های داخلی در میان اینان کار را حتی به تعطیلی سایت رفراندم، یعنی تنها مکانی که به جمع آوری امضاء تخصیص داشت، کشانید. معذالک این ناکامی بازیگران سنتی سیاست، گرچه موجب خشنودی رژیم شد، اما صرفاً منفی نبود، زیرا پی آمد آن را می توان در اوج گیری آگاهیهای سیاسی جامعه مدنی و ظهور اشکال گوناگون تلاشهای مدنی در میان دانشجویان و کارگران و غیره یافت. سیاست ارباب و ترور حکومت در جهت متوقف کردن این تحولات بی نتیجه مانده است. اعضای این جنبش را افراد ۲۵ تا ۴۵ ساله تشکیل می دهند. اینان متعلق به نسل بعد از انقلابند. در زمان وقوع انقلاب سال ۵۷ بسیاری از اینان یا کودک بودند یا هنوز اصلاً به دنیا نیامده بودند. با توجه به "عمدهگی جمعیت جوان" کشور، تعداد این گونه افراد بسیار زیاد است. خصوصیت این جنبش فقدان آن شوق و رغبتی است که پدرانشان برای اسلام و ناسیونالیسم و چیگرایی افراطی نشان داده بودند. این جنبش، هوادار حقوق بشر و اندیشه عدم خشونت است و اثر چندانی از پیرایه های ایدئولوژیک در آن نیست. به یمن رسانه های جهانی همچون اینترنت، خود را عضوی از اعضای دهکده ی جهانی میدانند؛ و این ندای حقوق بشری آنان را جلوه بیشتری بخشیده است.

تلاشهای اخیر برای ایجاد سندیکاهای مستقل معلمان و کارگران حمل و نقل، امید آفرین بوده است. اتحادیه ها در تاریخ ایران غالباً صحنه جنگ قدرت بین حکومت (ابتدا سلطنتی و سپس اسلامی) و طرفداران شوروی می بود. چنین کشاکشی باعث ناکامی در شکل گیری اتحادیه های مستقل در اوضاع و احوال بعد از جنگ دوم جهانی شد. سپس نوبت به جمهوری اسلامی رسید که به شیوهی حکومت شوروی به گسترش انجمن ها و اتحادیه های "اسلامی" دولتی در سراسر کشور توسل جوید. امروزه رژیم با چالش جدید معلمان و رانندگان اتوبوس تهران روبرو است که فعالیت های سندیکایی خود را بر حق جهانشمول آزادی اجتماعات مبتنی کرده اند.

انجمن های دانشجویی نیز دفاع از حقوق مدنی و اعتلای فرهنگ دموکراسی را وجهه ی همت خود ساخته اند - آنان سرگرم مبارزه برای حفظ استقلال خود همراه با دفاع از آزادی بیان در محیط دانشگاهی اند. دانشجویان در برابر موج سرکوبهای سال ۲۰۰۳ نامه ای به دبیر کل سازمان ملل نوشتند و یک یک مطالبات خود را در انطباق با اعلامیه جهانی حقوق بشر مطرح ساختند. 23 با چنین اقدامی دانشجویان در واقع به یک هویت ثانی ارجاع نمودند که مستقل از تابعیت ملی و هویت دینی شان است. دانشجویان ایران در مقام انسان آزاد، که در جامعه جهانی به عنوان موجودی که به حکم سرشت خویش از حقوق غیر قابل انتقالی برخوردار است، بهره مندی از حقوق طبیعی خود را از مقام (دبیرکل سازمان ملل متحد) و نهاد بین المللی (سازمان ملل متحد) مطالبه کردند که اعلامیه جهانی حقوق بشر را به عنوان عالیترین منبع قانون گذاری به رسمیت شناخته است.

عالیترین و مبتکرانه ترین برگ از دفتر مبارزات حقوق مدنی ایران امروز، جنبش زنان علیه تبعیض است. گام اول در وادی اصلاح وضعیت زن در ایران را حقوقدانان و روزنامه نگاران برداشتند و به انتشار نشریه آغازیدند. ولی وقتی که اصلاح طلبان طرفدار رژیم کاری صورت ندادند، فعالان زن در همان راهی گام گذاشتند که دانشجویان پیش از این رفته بودند. به ایجاد انجمن های غیردولتی برخاستند و هم خود را مصروف کمک به حل مشکلات زنان منفرد و تأمین نیازهای حقوقی آنان و تعمیق آگاهی زنان نسبت به مشکلات خودشان کردند. وقتی که سرکوب آنان فزونی گرفت و از تجمعات و اقدامات اعتراضی آنان جلوگیری شد، به طرح ایجاد جنبشی فراگیر بر ضد تبعیض های جنسیتی دست زدند که به کمپین یک میلیون امضاء شهرت یافته است.

در ماه اوت ۲۰۰۶ که پنجاه و چهار نفر از فعالان زن قدم نخست در چنین مبارزه ای را برداشتند، رژیم را با یکی از دشوارترین چالشهای خود روبرو ساخته اند - و این تا حدی نیز به دلیل آن است که کمپین در نزد زنان خویشاوند و وابسته به افراد طبقه حاکم نیز خوش آیند و پذیرفتنی بوده است. کمپین برابری خواهانه زنان در واقع آن خط و مرزی را که سابق می شد میان خودیها و غیر خودیها، در جمهوری اسلامی رسم کرد، بر هم زده است - فعالان یاد شده دفترچه ای منتشر کردند تحت عنوان "تأثیر قانون بر زندگی زنان". اعضای این جنبش که تعدادشان به بیش از پانصد نفر رسیده 24 با این کتاب در دست به سراغ مردم عادی در کوچه و خیابان و در محل کار یا در خانه آنان می روند و پیش از آنکه از آنان بخواهند امضاء خود را بر پای شکوائیه بگذارند، به توضیح کامل مفاد آن می پردازند. سایت اینترنتی کمپین ([www.change.org](http://www.change.org)) تبدیل به پایگاهی پر جنب و جوش برای بحث و گفتگو و طرح گزارشهای فعالان از چگونگی روبرویی آنان با مردم عادی از یکسو و مأموران امنیتی از سوی دیگر شده است.

فعالان زن نیز، مثل نویسندگان، وقع چندانی به نفی جمهوری اسلامی نمی‌گذارند و در یک کلام سر خود می‌گیرند و کار خود می‌کنند. اهداف و کردار اینان به یک معنی فراتر و وراتر از جمهوری اسلامی در هیئت قوانین و سوابق اوست. 25 مبارزه زنان امروز را می‌باید ادامه سنت مبارزه‌هایی دانست که مردان و زنان تجدد خواه ایرانی در اواخر قرن نوزدهم میلادی برای رهایی زنان آغاز کرده بودند. ساختار انعطاف پذیر کمپین، امکان رشد و توانایی همخوانی با شرایط جدید را به آن می‌دهد. منجمله کمپین به راحتی پذیرای مشارکت مردان جوانی شده است که به مشارکت زنان در استقرار جامعه‌ی آزاد باور دارند. علاوه بر آن، از پشتیبانی دانشجویان برخوردار گشته و هواداران حقوق اقلیت‌های قومی چون فعالان کرد نیز در همبستگی با کمپین فعالیت می‌کنند.

در پهنه حقوق اقلیت‌ها نیز تحولات تازه ای رخ داده است. نسل جدیدی از کردهای ایرانی فعال وارد میدان شده اند که مبارزه مسلحانه، همان شیوه دیرپایی را که پدرانشان در نشان دادن نارضایی خویش در پیش می‌گرفتند، نفی میکنند. در آوریل ۲۰۰۵ گروهی از همین کردهای جوان دست به تأسیس سازمان حقوق بشر کردستان زدند تا در راه اعتلای حقوق کردهای ایرانی خصوصاً، و اقلیت‌های قومی سراسر ایران عموماً، کوشش کنند. نکته پند آموز آنکه سازمان حقوق بشر کردستان در گزارشهای خود در مورد نقض حقوق بشر توسط سازمان‌های سیاسی کرد که در اپوزیسیون جمهوری اسلامی هستند اعضاء نمی‌کند و موارد نقض حقوق بشر توسط این سازمان‌ها را مطرح و محکوم کرده و به توجیه آنها برخاسته است. این نیز سویه امید آفرین دیگری از ظهور و پایداری یک فرهنگ اصولمند دفاع از حقوق مدنی در ایران و نشانه‌ای از توان انجمن‌های غیر دولتی در داشتن استقلال واقعی است. 26

تلاشهای فراوان محدود تری نیز از طرف افراد نزدیک به گروههای حاکم صورت گرفته است. از آنجمله است کوشش قابل توجه حقوقدانان در مبارزه با قانون سنگسار و یا اعدام کودکان. محققان و مترجمان نیز دست در کار بوده اند تا سهم خود را در ارتقاء فرهنگ دموکراتیک، از طریق ترجمه فارسی متون کلاسیک مربوط به دموکراسی (یا متمایل به دموکراسی) و مخالفت با تمامیت‌خواهی مثل آثار جان لاک، جان استیوارت میل، امانوئل کانت، سزار بکاریا، کارل پوپر، ریمون آرون، هانا آرنست و یورگن هابرماس به انجام رسانیده باشند.

در سطح فردی و غالباً با قبول مخاطرات فوق العاده، ایرانیان بسیاری حق آزادی بیان خود را با گرایش به مکاتب و پیروی از رهبران روحانی و معنوی مستقل و یا مخالف با دین دولتی، چه اسلامی (آیت الله بروجردی و یا صوفیان) و چه غیر اسلامی آن، اعمال می‌کنند. خشونت‌هایی که توسط دولت به این دسته از ایرانیان اعمال می‌شود، به وضوح ابعاد این روند اجتماعی را نشان می‌دهد. گروههایی که در کار دیده بانی درباره‌ی آزار و تعقیب مسیحیان‌اند، از گرویدن قابل توجه ایرانیان به مسیحیت خبر می‌دهند. نگرانی رژیم از این بابت در اواخر ۲۰۰۵ باز به شیوه مرسوم او به وقوع پیوست و بار دیگر یک رهبر مذهبی را کشت و به دستگیری و ارباب مسیحیان بسیاری اقدام ورزید. 27 اذیت و قتل رهبران و شخصیت‌های وابسته به ادیان دیگر چون بهائی، زردشتی نیز خبر از گرایش شهروندان به این ادیان می‌دهد.

## چراغی در مسیر باد

با روی کار آمدن احمدی نژاد که هدف اصلی اش اعاده‌ی حکومت اصولگرای ایدئولوژیک و سرکوب هرگونه نشانه جامعه مستقل مدنی است، جنبش مسالمت آمیز حقوق مدنی ایران علیرغم سرشت سرزنده و نو آور آن، همچنان شدیداً ضربه پذیر است. دست اندر کاران کشتار زندانیان سال ۶۷ و قتل‌های زنجیره ای سال ۷۷ مورد تشویق قرار گرفته و عهده دار مناصب بالای دولتی شده اند. 28 خشونت قضایی و فراقضایی دولت در حد هشدار دهنده ای شدت و حدت گرفته است. 29 اجرای قانون سنگسار - که بر اثر فشارهای بین المللی متوقف شده بود - چندین بار نقض شده است. دستگیری خودسرانه، ایداء، تعلیق تحصیل دانشجویان، جرائم سنگین و شلاق زدن، اکنون دیگر به صورت جیره روزانه بسیاری از فعالان حقوق مدنی در آمده و اخیراً با محکومیت اعدام دو روزنامه نگار کرد، قوه قضائیه نمک بر زخم‌ها پاشیده است.

فعالان حقوق مدنی برای حفظ جنبش خود به رهبری شورایی یا جمعی روی آورده اند تا از وابستگی بیش از حد به یک فرد یا افراد معدود احتراز کنند. برای نمونه می‌توان از جنبش حقوق زنان یاد کرد که به شکلی سازمان یافته که همه اعضاء را در بردارد اما فاقد رهبری است. اعضاء این جنبش از درگیری مستقیم با حکومت خودکامه احتراز میکنند. موارد تبعیض

در قوانین تبعیض آمیز موجود را گوشزد میکنند و از وضع و حال قربانیان اینگونه تبعیض ها گزارش فراهم می آورند. در همانحال که رژیم به نفی حقوق این فعالان، در مقام شهروندان ایرانی برخاسته، آنان همچنان به کار خود، در مقام منادیان حقوق بشر بین المللی و دارنده "هویت قانونی" در جامعه جهانی، ادامه می دهند. آنجا که دولت می کوشد با تنگ کردن عرصه بر آنان این تصور را القا کند که موجوداتی عاطلند، آن هویت قانونی بین المللی به در نتیجه بسط ارتباطات با سایر سازمان های غیر دولتی در داخل و خارج کشور تصدیق و استوارتر می شود. به عبارت دیگر هر چند حکومت سعی در نابود کردن منزلت و هویت اجتماعی شهروندان دارد، اما فعالان حقوق مدنی در ایران به یمن همبستگی فعالان حقوق بشر در سرتاسر جهان، تابعیت یک وطن مجازی بر ساخته از حقوق بشر را به دست می آورند.

این که رژیم اکنون دقیقاً همین ارتباطهای سازمانی و هویت جهانی جایگزین را، که مانع از استیصال و دلمردگیهای ناشی از انزواست، هدف گرفته نباید مایه تعجب ما شود. رژیم در اجرای همین هدف منزوی ساختن جنبش زنان بود که در ژوئیه ۲۰۰۷ در صدد بی اعتبار کردن این جنبش و انجمن های دانشجویی برآمد. و اوج این جشنواره دروغ و افترا، در پخش تلویزیونی اقرارهای تحمیلی و فرمایشی سه نفر محقق غیر سیاسی و دارنده تابعیت دو گانه بود که در اسارت رژیم بودند. این گونه "اقرار" بی تردید اظهاراتی فرمایشی بود که فعالان زن و دانشجویان را در مظان اتهام خیالپردازانه براندازی جمهوری اسلامی به کمک آمریکا و اسرائیل، از طریق حضور در کنفرانسهای بین المللی و انجمن های غیر دولتی چون موسسه جامعه باز (The Open Society Institution) قرار می داد.

جمهوری اسلامی با ترسیم انجمن های غیر دولتی دفاع از حقوق بشر به نوعی که گویی آنها آلت دست دولتهای بیگانه اند، در صدد ایجاد تفرقه بین ناراضیان داخل و جهان خارج از کشور است با هدف نابود سازی شخصیت و منزلت بین المللی فعالان حقوق مدنی در ایران. و این تلاشها درست در اوضاعی صورت می گیرد که رهبران ایران و دوستانشان پول و اسلحه در اختیار مؤتلفین خارجی خود از قبیل حزب الله و حماس و گروههای عراقی قرار می دهند. فعالان ایرانی حقوق مدنی شهادت و پایداری از خود نشان داده اند، ولی باید توجه داشت که اینان مبارزانی مسالمت جویند که در قفس خود با گرگ پنجه در پنجه اند. آنان محتاج حمایت مردم خود و در عین حال پشتیبانی جامعه جهانی اند.

زادخانه تبلیغاتی و سخن پردازیهای رژیم، نباید دولتهای دموکراتیک را از میدان به در کند. وضعیت اسفبار حقوق بشر در جمهوری اسلامی هرگز نباید به ورطه فراموشی افتد. آنزمان که سرکوب در ایران به اوج می رسد، دولتهای دموکراتیک می باید اهرمهای فشار خود را برای متوقف کردن سرکوبها به کار گیرند. دانشجویان کشورهای آزاد می باید به اعلام موضع و حمایت از دانشجویان ایرانی برخیزند. روزنامه نگاران و فعالان حقوق بشر در سراسر جهان می باید از دولتهای متبوع خود مصراً بخواهند که به نیابت از طرف آنان، در تعلیق احکام اعدام روزنامه نگاران ایرانی کوشش کنند. تلاش بی وقفه در ابراز انزجار و محکوم کردن و اعمال فشارهای دیپلماتیک بین المللی همزمان باید در کار باشد. همانگونه که در مورد توقف احکام سنگسار دیده شد، رژیم را می توان با فشار بین المللی به تمکین وا داشت. کلید موفقیت، از یکسو مداومت و پایداری در دفاع از اصول تخطی ناپذیر حقوق انسانی، و از سوی دیگر هشجاری در مقابل حیل های تبلیغاتی رژیم ایران است.

ظهور یک جنبش حقوق مدنی در ایران، جرقه ای از امید در منطقه ایست آکنده از نابسامانی و پاسخی سخت در خور به تهدیدهای خودکامگان تازه از راه رسیده که ثبات جهانی را به خطر انداخته اند. دولتهای دموکراتیک سراسر جهان باید دریابند که با حمایت از این جنبش، نه تنها به اقدامی درست دست زده اند بلکه به ضرورتی عاجل در باب امنیت ملی خود و جامعه جهانی پاسخ مثبت داده اند.

- 1 ولی نصر، انتخابات عجیب ایران، رشد محافظه کاری. Journal of Democracy، ۱۶ اکتبر ۲۰۰۵، ص ۱۰.
- 2 بنگرید به فی المثل: ایران، معنی پیروزی احمدی نژاد چیست؟ Middle East ICG Briefing، شماره ۱۸، ۴ اوت ۲۰۰۵، ص 5.
- 3 بنگرید به: فعالین حقوق زن در ایران، "بدون آزادی و حقوق برابر زنان دموکراسی حاصل نمی شود". مندرج در [قطعهنامه پایانی تجمع اعتراضی زنان](#) (<http://www.abfiran.org/farsi/document-207-415.php>) در مورد نقض حقوق شان در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، ۱۲ ژوئن ۲۰۰۵.
- 4 یکی از محکومین، در هنگام وقوع جنایت و در حال گذارندن دوره ۳۵ ساله زندان خود، به دلیل "اقدام علیه رژیم" بوده. بنگرید به "دیده بان حقوق بشر": "ایران: به اعدامهای ناشی از محاکمات ناعادلانه پایان دهید". ۱۵ فوریه ۲۰۰۷
- 5 در ۲۵ دسامبر ۲۰۰۵ سه هزار کارگر شرکت واحد اتوبوسرانی تهران و حومه در اعتراض به بازداشت چهارده نفر از اعضای اتحادیه منجمله منصور اسانلو، رئیس اتحادیه، دست از کار کشیدند. تا زمان نگارش این نوشتار، اقدامات اعتراضی و اعتصابات پراکنده ادامه داشته است.

- 6 بنگرید به: "گزارش سالانه خبرنگاران بدون مرز در سال ۲۰۰۷ مندرج در  
7 ارقام را حسین ذوالفقاری، افسر پلیس، در ۲۵ ژوئن ۲۰۰۷ اعلام کرده. بنگرید به: نیوشا بقراطی، گزارش ۷ اوت ۲۰۰۷ برای رادیو فردا.  
مندرج در  
8 در اوایل ۲۰۰۶ رژیم گسترده‌ترین یورش بر ضد درویش را سازمان داد. تفسیر عاری از تعصب در اویش از اسلام باعث جذب جوانان می  
شود. همچنین اظهارات شیعیان سنتی گوشه گیر - که وجود اصل ولایت سیاسی و مطلقه فقیه در شرع اسلام را تکذیب کرده و ایدئولوژی نظام را  
بچالش می کشند - نگرانی مقامها را برانگیخته است. در ۳۰ ژانویه ۲۰۰۶ سید حسین کاظمینی بروجدی، روحانی شیعه و مبلغ جدائی دیانت از  
سیاست، در استادیومی برای مستمعان خود سخن گفت. در ۶ اکتبر همین سال اقدام پلیس در دستگیری بروجدی در خانه اش به محاصره دو  
ماهه محل و بروز بزرگترین مخالفت‌های مذهبی بر ضد خمینی - از انقلاب به بعد - منجر شد.  
9 "ملاحظه بفرمائید، جامعه ها و نظامهای اجتماعی دوگونه هستند، یکی جامعه ها و نظامهای اجتماعی که فقط بر یک اصل متکی هستند و آن  
اصل عبارت است از آراء مردم بدون هیچ قید و شرط که معمولاً به اینها گفته میشود جامعه های دموکراتیک یا لیبرال، یعنی از نظر اهمیتی که به  
آزادی میدهند و دموکراتیک یعنی از نظر اهمیتی که به دمو یعنی توده و عامه مردم میدهند، حکومت عامه مردم در این جامعه ها همینطور که بنظر  
آقای مراغه ای و دیگران رسیده، حکومت یک مینا بیشتر ندارد و آن آراء مردم است، حالا اگر در یک مقطع زمانی اکثریت مردم بسبب فساد  
گرایش پیدا کردند و یا گرایش داده شدند و در این زمان، حکومت بخواهد تصمیماتی برای جامعه بگیرد، بخاطر احترام به آراء عمومی، حکومت  
و رهبران ناچارند انطوری که مردم و اکثریت را خوش آید، قانون بگذارند... اگر یک چنین جامعه هایی در دنیا وجود داشته باشد، این جامعه ها  
مدعی آن هستند که مبنای کارشان رأی مردم است، هرچه مردم گفتند و خواستند بظاهر دولتی که نوکر ملت هست انجام میدهد. به اصطلاح  
ایدئولوژیک نیستند و ... اما جامعه های دیگری هستند ایدئولوژیک یا مکتبی... جمهوری اسلامی یک نظام مکتبی است، فرق دارد با یک با  
جمهوری دموکراتیک ... برای جمهوری دموکراتیک بدون قید اسلامی بسیار بجاست... عرض کردم مطلبی که میفرمائید ما تمام اختیار را بدون هیچ  
قیدی به آراء عامه بدهیم و نگذاریم هر قیدی در خارج قانون بوجود بیاید این متناسب با قانون اساسی و نظام مکتبی نیست... م. بهشتی. مذاکرات  
مجلس خبرنگاران. سپتامبر ۱۹۷۹ (۵۸/۶/۳۱) جلد ۱. ص ۳۸۰.
- 10 ارقام رسمی حاکیست که احمدی نژاد در دوره اول رأی گیری ۵/۷ میلیون رأی و در مرحله دوم ۱۷/۳ میلیون رأی آورده است. چگونه او  
توانسته است که در عرض یک هفته ۱۱/۵ میلیون رأی برفع خود کسب کند؟ حتی اگر فرض را به این بگیریم که تعداد رأی دهندگان در دو مرحله  
یکسان بوده و حتی اگر فرض بگیریم که احمدی نژاد توانسته باشد کلیه آراء دو نامزد تندرو دوره اول را بخود اختصاص داده باشد، آراء اضافی  
او نباید از ۵/۸ میلیون تجاوز کرده باشد. در واقع چنانچه خود رژیم پذیرفته که تعداد رأی دهندگان در دور دوم کاهش داشته است، احمدی نژاد  
چگونه می توانسته آراء خود را به سه برابر افزایش دهد: ویلیام سمیعی: "آیا تعداد آراء ریاست جمهوری واقعاً بحساب می آید؟" رادیو آزادی، ۳۰  
ژوئن ۲۰۰۵.
- 11 نگاه کنید به، عبدالله جوادی آملی شاگرد خمینی و یکی از روحانیون با نفوذ ایران است "پیرامون وحی و راهبری (درباره وحی و رهبری)  
(تهران np ۱۹۸۹) ۶۹ - ۶۱.
- 12 پرستو فروهر. "گزارش به ملت" نوامبر ۲۰۰۲. هانی مگالی، مدیر بخش خاورمیانه و آفریقای سازمان دیده باشن حقوق بشر، طی نامه  
سرگشاده ای موضوع را با محمد خاتمی به بحث گذاشت. ۲۵ نوامبر ۱۹۹۸.
- 13 بنگرید به: دیده بان حقوق بشر - بخش خاورمیانه و آفریقا. نامه سرگشاده مدیر اجرایی هانی مگالی به رئیس جمهوری ایران، ۲۵ نوامبر  
۱۹۹۸.
- 14 هیچکس اطلاع دقیقی از تعداد کشته شدگان این کشتار قضائی در زندانهای جمهوری اسلامی ندارد. از ژوئیه ۱۹۸۸ تا ژانویه ۱۹۸۹ غفو بین  
الملل اسامی ۱۷۰۰ زندانی سیاسی را که به قتل رسیده بود ثبت کرد. بنگرید به: غفو بین الملل: "ایران ۵. اعلام ۹۰۰ مورد اعدام در پنج ماه.  
خبرنامه. ۱۹ ژوئن ۱۹۸۹. منابع ایرانی نام بیش از سه هزار نفر از قربانیان این کشتار را منتشر کرده اند.
- 15 آدمکشان جمهوری اسلامی در اطریش و قبرس و دوی و فرانسه و آلمان و عراق و ایتالیا و پاکستان و سوئیس و ترکیه دست به کشتن  
ناراضیان و مخالفین زده اند. ضمن این قتلها، کرد های ایرانی دو تن از رهبران خود را از دست دادند. شاپور بختیار، نخست وزیر اسبق و یکی  
از اعضاء عالیرتبه سازمان او به ترتیب در ماه اوت و آوریل ۱۹۹۱ با ضربات کارد به قتل رسیدند. بسیاری از رهبران گروههای کوچک  
چپگرا نیز هدف این کشتار بودند.
- 16 سعیدی سیرجانی، سیمای دو زن، تهران، ۱۳۶۵. و سعیدی سیرجانی، ضحاک ماردوش، تهران ۱۳۶۸
- 17 سرونز بهار، "نگهبانان اندیشه"، آزادی بیان در ایران، گزارش دیده بان حقوق بشر، ۱ اوت ۱۹۹۳ .  
<http://www.abfiran.org/english/document-88-513.php>
- 18 بنگرید به متن کامل "نامه ۱۳۴ نویسنده".  
<http://www.abfiran.org/farsi/document-255-532.php>
- 19 هوشنگ گلشیری "شام در میهمانخانه، سفر به ارمنستان و دیدار هاشمی"، پیام امروز، سپتامبر - اکتبر ۱۹۹۳، ص ۳۱.  
ضمناً بنگرید به: نقره کار، مسعود. "جراحی که خاموش شدنی نیست". هم گلشیری و هم نقره کار از امضا کنندگان متن ۱۳۴ هستند.
- 20 بنگرید به "نامه سرگشاده" علی افشاری از رهبران دانشجویی به رئیس قوه قضائیه آیت الله شاهرودی، ۱۷ اوت ۲۰۰۵.  
<http://www.abfiran.org/farsi/document-242-498.php>
- 21 بنگرید به: انجمن اسلامی دانشگاه صنعتی شریف، "صندوق آراء. پایان ماه عسل اطلاعات"، ۷ مارس ۲۰۰۵.  
<http://www.abfiran.org/farsi/document-199-389.php>
- 22 بنگرید به متن "فراخوان ملی برگزاری رفراندوم شکل گیری حکومتی دموکراتیک مبتنی بر اعلامیه جهانی حقوق بشر".  
<http://www.abfiran.org/farsi/document-213-439.php>
- 23 بنگرید به متن نامه دانشجویان به دبیر کل سازمان ملل متحد.  
<http://www.abfiran.org/farsi/document-87-122.php>
- 24 بنگرید به سمیه فرید، "شناسنامه کمپین، بیانیه آن است نه افرادی که در آن امضا جمع می کنند".  
<http://www-we-change.org/spip.php?article533>
- 25 بنگرید به زهره اسدپور، "احزاب و استقلال کمپین".

26 از زمان انتشار این مقاله به زبان انگلیسی، مسئول سازمان حقوق بشر کردستان، محمد صدیق کیبوند، "بازداشت و به زندان اوین انتقال یافت. مدت پنج ماه در سلول های انفرادی بند ۲۰۹ و ۲۴۰ زندان اوین نگهداری شد و از سوی مقامات امنیتی برای انحلال" سازمان دفاع از حقوق بشر کردستان" و پذیرش " انتشار گزارش‌هایی نادرست "از سوی این سازمان، شدیداً تحت فشارهای روحی و جسمی قرار داشت". یکشنبه دوم تیر ماه شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب تهران محمد صدیق کیبوند مدیر نشریه توقیف شده پیام مردم کردستان را برای " اقدام علیه امنیت از طریق نشر اکاذیب، از طریق تاسیس سازمان حقوق بشر کردستان " به یازده سال زندان محکوم کرد." بنگرید به گزارشگران بدون مرز، "[در ایران باز هم یک روزنامه‌نگار به حبس سنگین محکوم و یک روزنامه توقیف شد](#)" ۲۵ ژوئن ۲۰۰۸.

27 در ۲۳ نوامبر پلیس قربان دردی تورانی را که از اسلام اهل سنت به مسیحیت گرویده بود دستگیر کرد. چند ساعت بعد جسد وی را که به ضرب کارد به قتل رسیده بود، پیدا شد. ورود به منازل مسیحیان با کتک زدن آنان همراه است. تعدادی از اینگونه منازل که زیستگاه افراد یک جنبش کلیساهای خانگی (کلیسا ها در خانه های مؤمنان برگزار می شود) است ظاهراً روبه افزایش گذارده است. بنگرید به جنیفر رایلی، "[مسیحیت از طریق مولتی میڈیا در ایران گسترش می یابد](#)"، ۲۳ ژوئن ۲۰۰۷.

28 دیده بان حقوق بشر، "[وزیر مرگ، وزیر جدید کابینه](#)"، ۱ دسامبر ۲۰۰۵.

29 بنا بر پژوهش بنیاد عبدالرحمان برومند از زمان انتخاب احمدی نژاد، در ژوئن ۲۰۰۵، تا ۲۶ اوت ۲۰۰۸، ۹۳۲ نفر با حکم قضائی اعدام شده و بیش از ۴۱۵ نفر بشکل فراقضائی بقتل رسیده اند. بعلاوه حداقل ۳۱۰ نفر نیز بنا به گزارش در "برخورد" با مأموران امنیتی جان باخته اند. تنها در شش ماه اول سال ۲۰۰۸ ۱۶۷ نفر در ایران اعدام شده اند. از آنجا که در ایران کلیه اعدامها اعلام نمی شود، می توان با قاطعیت نتیجه گرفت که تعداد مقتولین بیشتر از این ارقام است.